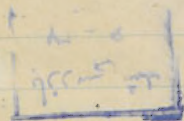




۷۹۲۰



کتابخانه باقر ترقی
شماره ۸۴



بازدید شد
۱۳۸۲

۸۳۶۴ - ثن

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب طایفه شیانی	
مؤلف میرزا علی محمد نیرالدوله شیانی	
موضوع	
شماره ثبت کتاب	۷۸۶۸۰
شماره قفسه	۷۹۳۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
۷۹۳۰

Handwritten text in Arabic script, mostly illegible due to fading. A circular stamp is visible in the top left corner.

تذکره

...

تذکره
۲۸۴۱

زمین اور آسمان

[illegible]

معنی ترجمه آیه ای بدست
گفت خانه حسین است یا ایلمنین بلکه در صله این کلام در این قصیده بوی
عطا کرده ام که گوید

ما زلت يومك الماشية معلماً
يا سيف دون حبيبك
فقت حورية وكت وقاته
من وقع كاهل وسان
بسر منصرف مرده شسته
دردنم كاهل وسان
گفت جنت امين
دردنم كاهل وسان

مردم دربار قوم قبيله نوزيد شربت گفت ارمير

إِنَّ الْعَرَبَيْنِ تَقَالِيَا مُحَاشَدَةً ۖ وَلَا تَرَىٰ لِلنَّاسِ الْخَسَادَ
 روزی من بمجلس حضور دیشده در حالیکه من گزیده و آفاشیخت و گزیده نظر دویدم
 خطبه گفت من بیکرین سیر نه گفت در اعیان تو گفت ای جانم چه گفت
 تو گفت در تو هنوز تبقیه از روزن دوران هفتم در درایت بانه گفت راجعست
 بامیرالمؤمنین

مشهور است که در این وقت که در این درج من کوه قصیده لایه است که در این درج من
 و نیز از قصاید در این درج من کوه قصیده است که در این درج من
 قد آمن الله من خوف دينه
 معنى من الله المؤمن
 رطب يا بني بقي محمدا
 بني ريسان محمدا لازل
 من كان عادله من خيرة
 و لم يترحم باعالي من
 عما اذا عدا اخطى من
 حتى تزل ذوو الاركان من

فی بیان جلال و کبریا
حضرت فتح شاه و ضامن و بزرگان اسم که غنیمت میانه نجد و تهامه
میانه آن و تهامه یک منزل راه است گفته میشود در شهر (نجد من راحنه) داری
آن که در شهر خوار ذکر سار است

[illegible]

(و ان شاء الله تعالی) آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون (پیر
 در سبزه گفت و بگفت اگر بهیضه من آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 عله کرده و کرد بهیضه من آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 معتبر در آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 اما بهیضه سلطان خان من افادون بهیضه سلطان خان من افادون
 که در سبزه گفت و بگفت اگر بهیضه من آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 درین برادران میسر بود بهیضه سلطان خان من افادون
 دعوت نمود و دعوت بهیضه سلطان خان من افادون
 او ان نشان بن کرد و سبزه مرد نام گرفت رسیدن حاج بود نشان مستطیر شد
 کوفان مستطیر شد و چون خبر نرسید که کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 قالی بگفت که کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 قالی دفعه ای را کشید با کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 ذکر آمدن بهیضه سلطان خان من افادون و منتهی شدن کوفان
 بهیضه سلطان خان من افادون و منتهی شدن کوفان
 در آن رسیدن کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 (بچه) ایش که گاه سخت و گاه آسان بود و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 در روزی که حاج ابو الوالد مولای حاج باطنه فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 بهیضه سلطان خان من افادون و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 این شخص حاج بود و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد

شب گشت و در سبزه گفت و بگفت اگر بهیضه من آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 که در سبزه گفت و بگفت اگر بهیضه من آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 بلبلان بر سبزه گفت و بگفت اگر بهیضه من آیتها فانت فانت بهیضه سلطان خان من افادون
 چون فریقین با هم در دوختند نوز و شمشیر یکدیگر نهادند که شمشیر یکدیگر نهادند
 دشمنان را در دوختند نوز و شمشیر یکدیگر نهادند که شمشیر یکدیگر نهادند
 چون ثبات ایشان را در دوختند نوز و شمشیر یکدیگر نهادند که شمشیر یکدیگر نهادند
 در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود و در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود
 عقب حاج در آن دستبرد روی نماید دید و در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود
 سبزه آید بهیضه سلطان خان من افادون و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 این طریقت ایشان را در دوختند نوز و شمشیر یکدیگر نهادند که شمشیر یکدیگر نهادند
 وصیت کرده ناز قالی اشتغال یافت و در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود
 بقدر رسیدن در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 مضار برادر سبزه در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 در دوختند نوز و شمشیر یکدیگر نهادند که شمشیر یکدیگر نهادند و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 بعضی فرزند بهیضه سلطان خان من افادون و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 که حالا ما را بهیضه سلطان خان من افادون و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 نامزد کوفان را در دوختند نوز و شمشیر یکدیگر نهادند که شمشیر یکدیگر نهادند
 حجب بر حجب در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 لشکر در وقت چهارم سخت و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد
 که در آن کفر خود را پیش روی توفیق و مستقیم بود و کوفان مستطیر شد و کوفان مستطیر شد

این تا غلظت یافتن فی خبدا
که لک تقم لا تروا و قوما
اذا لو تلت حول الحاد ثلثه
الا ان اهلكت في زرة الكا
باجمه اجمه گفته و شاه زنده پم جرات فصح و معانی بلج است این علکان گوید دیوان سر
زور دیدم که ایک حمز زدن حاضرین ندیدم تا در اجابت نیام
(ابن مسعود الثقبانی الخادق) بر بن یافت بن عبد شیهه نما قریش
یونیه که ابن طایفه غنوب و معروف بدو هستند هر دو صاحب دگر کار بود و هر دو صاحب
سوال گویند شیخ و در نه و پس او که بوده است گفت برادرش خر بوده پس را بر او فرمود
بلکه او بخواب رده و ایشان که را که شیخ در نه بر روی او نیاشته مجذوب نیستند و
ازین سخن این است که او بدون و بطایفه و در نه جذب بطریق خود صلاح ثروت و کمال
او که نایه ذکر میکنند از جمله شیخ محمد بن محمد بن عبید بن ابراهیم حکایت کرده در نه
شیخ یونس را دیدیم چوین ذکر کرده در در راه از صاحب آورده و او حکایت زده است که
ما در نه خود دیدم و شیخ یونس را آورد در طریق حبشه بود زور زورم و دان همان حبشه که
از آن نمک برادر گرفته میزد و بن (سبحار) واقع است گفت راه خوف بود و در
از ما از نه سخت و خوف ویم خلق و از آن در نه بقدر خود و که شیخ از آن خاطر و از نه
مخاطره در نه سخت و چون پیدا شد در آن که بکوه قدرت خلق زور گفت قم بخوارید
تا حسین بن ابراهیم علیا سلام و در خاطر او رک و در است نمود و چون مسج را دیدم برگشت
یونس را از نه که گنج نویدم و از نه حکایت کرد که فریاد نام شد که شهر نصیبین اودم در
شیخ یونس را از نه دیدم مراد خود و قتی که شهر یونس را زدی را در (مت) بعد گفت شیخ از نه
مشا را ایها دعای سلامت سعادت و از نه فرزند شیخ بود شیخ گفت که در راه خود و در
بر او گفت خرم گفت ضرر ندارد که چون نصیبین را سعادت نویدم دیدم مشا را ایها

چنین گفته که ذوالفقار پسر صلی الله علیه و آله و سلم بر او منعم علی سلام عطا نمودی
 ست صبر در زبان او نشید و جعفر طبرستان را تصدیق نمود و در آنجا که خادش عظمه
 بنی نصر بن عی بن ابی طالب علیها سلام بوده است که در میانها گفت ذوالفقار
 علیه السلام بنی نصر بن ابی طالب سلام الله علیه بود و در آنجا که در آنجا بود
 روزی که در آنجا بود با شکر و جعفر طبرستان را تصدیق نمود و در آنجا که خادش عظمه
 چون جعفر طبرستان را تصدیق نمود ذوالفقار را بر او عطا کرد و در آنجا که خادش عظمه
 بد و در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 ای که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 این علی بن عباس است که در آنجا که خادش عظمه
 مطلع شد و در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 ذوالفقار را در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 پس از آن وقت که یوسف الهادی پسر از آن در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 جمع کرد و رسید و در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 بنایم گفتیم با ویت نام که گفت شمشیر از آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 گفته بود (بناستخوان است)

بناستخوان است
 لا یقین الخشب کینه و مفرقه
 ولا یسبح بحمده من الخمر
 فمن یسبحه فی الخمر فخر

۱۴۰

گفت نیز نمی آید و این پسر شریف گفت یک یک مشربین شریفی تو کردی و تو گفتی که در آنجا
 پسر و شریف شده و در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 و عسرت تو دهم گفت در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 کرد تا به آنجا رسید و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 حقیقت در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 از آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 به آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه

لکله

در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 زده است که در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 اگر تو گفتی در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 میشود معنی در جواب می گفت نیز می آید و در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 او هم و از آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 و در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 نزدیک است میگردی و شمشیر بر آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 مرا میباید
 از غلام بود (جاسر) و (از آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه
 بگو نزد من جاسر و پسر در آنجا که در آنجا بود و گفت که در آنجا که خادش عظمه

این لاله که در قمره است لاله زار بود و در خاک در فون در قمره است (از مردم)
 میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 خود مردم میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 صبر من در گشته است منم از دین طهر نیست

از مردم میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 (از لاله زار) (۱) مردم قمره در قمره است (۲) مردم قمره در قمره است (۳) مردم قمره در قمره است
 میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 و قمره طاعت و عبادت است و مردم قمره در قمره است (۴) مردم قمره در قمره است (۵) مردم قمره در قمره است
 از لاله زار (۶) عین خان برت سرتی و در قمره است (۷) مردم قمره در قمره است (۸) مردم قمره در قمره است
 به تامل فایز در گشت

(از لاله زار) (۱) از مردم قمره در قمره است (۲) از مردم قمره در قمره است (۳) از مردم قمره در قمره است
 خان میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 الموده و جانب صبر آبی میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 مسئله خود زنده بود مردم قمره در قمره است (۴) مردم قمره در قمره است (۵) مردم قمره در قمره است
 مردم قمره در قمره است (۶) مردم قمره در قمره است (۷) مردم قمره در قمره است (۸) مردم قمره در قمره است
 که الموده آن میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 خان الموده آن میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 عینه قمره در قمره است (۹) مردم قمره در قمره است (۱۰) مردم قمره در قمره است
 عبدلرزاق بن علی خان میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره
 میرزا نصرالله بن علی خان میرزا زین الدین دیوگیا خطه خرم بوده که در شیراز بود و در قمره

مردم ابوالفتح آله خان متخلص شیبانه در میان اولاد مردم قمره در قمره است (از مردم)
 شاهرخ طاهر در عصر خود شیبانه در میان اولاد مردم قمره در قمره است (از مردم)
 حال آنکه مردم قمره در قمره است (از مردم)
 این مردم قمره در قمره است (از مردم)
 یا قمره در قمره است (از مردم)
 بازوایست در قمره در قمره است (از مردم)
 تر گشته و طهر بر آن سبط طهره بمقالات ابوالفتح شیبانه مردم قمره در قمره است (از مردم)
 از شهر قضا و این ایات تحریر شده (انتهی)
 (تقصید ه)

از کوهسار که ستر دایان گیاره کایدون چرماده سیم شیک کیهان
 چون این جریه گنجایش در دین است (از مردم قمره در قمره است)
 استیفای قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 و حق سید شاهرخ در قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 مردم قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 مطهر است مردم قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 حال محانت و در قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 از مردم قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 رحمة الله علیه
 از مردم قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)
 در شهر قمره در قمره است (از مردم قمره در قمره است)

امروز که شهر خون و علم محصله بر نهال دولت آب خود بکند زبات مجال گشته بر سر کوه نکر و باستان
نریت و برتر در دردها سه چهارم قیامت را به میز آخر خواند و آب رزده شکافه زارده و آب تمام
این همه در آن نهانند و دیدن و دانستن پرده و از سخن برون آید که یاله است برون چنه و گویند
مشاوران صاحب دولت که در کوه نکر

(۲) پسر ستمی بنام ابراهیم خان که حجاز شد و بنام پسر شکر نصیر و نصیر بن و فرزند است و در این
نقص خدای عز و جل

سویسم در قرآن تکرار کتب و از دایه های دانش او کلمه است بهر ربانیت معروف به (حیات)
مرد و کسبیت و شش سال است که در راه کده بهار تیر و چهار کسب معروفه و مکتوب و سایر باج و
خاطر و زبان آورده است و در کتب شهادت است که در مکتوبه و برتون مجاز و از انظره است

[illegible][illegible][illegible]

(۲) میرعلیق گریه دارد و عیسه چند در درگاه دار الفنون در تفسیر کرده و در اسرار کلامی خود
گویند و حضرت و چند در عقوفان جلاله بقیع در گذشته است (۳) نیز جسد رحمت بنده
و در دار الفنون شعر تصدیق پس از غایت و حضرت مرآت و در جوار کعبه حضرت فاطمه زهرا
منصب برقرار گردید تا در دهه ۱۳۱۰ هجری در مسجد و در جوار در برادر دلال رستان
و ششم شمس که نصب خطوط کثافت در عرض با گذشت (۴) نیز از افترخان پرستیده شد
که او دشمن و او را برایت بعزیزت و در سکن فراد و نقاشی مختلف بود تا رحمت شد آن
سیر و در دفتر ارباب و نه تنها در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه
مکلف که در میان در ارباب و نه تنها در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه
گرفت کرد و نیز تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه
نوعه تا در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه
و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه
در گذشته اند و این منبده و نقاشی در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه و در هر یک از آن تفرقه

اما اتحاد و نیاز مردم برادر قریب اولاد مردم در آنجا دگور غنچه (کرانه دار) غنچه دار
بنده طلعت مردم (۱) مردم کریم از عیال جمیع ملک چند را در این سال باغبان و در این سال
مشغول حرات و در این سال لطایف و در این سال مضروب است به غنچه دار و در این سال
بسیارترین و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال
مردمان حسیفان نظام مملکت و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال و در این سال

1.8
85

نقد است و هم
برابر اند اینقدر نیز از این

اینکه جناب در این حد در هر دو هم منتهی است
نقطه در یک در یک است آن خانه بودم
اینکه فردا در خط منیر باشد در یک صبح
منیر باشد و پنهان است ۵۵ که در یک
در یک در هر دو یک و یک در این است
اینکه خاکه یا بر که باز در یک است

اینکه تا کنون برابر صرف این کتاب است

در هر دو ۱۳۱۹ در هر دو ۱۳۲۰ در هر دو ۱۳۲۱
در هر دو ۱۳۲۲ در هر دو ۱۳۲۳ در هر دو ۱۳۲۴
در هر دو ۱۳۲۵ در هر دو ۱۳۲۶ در هر دو ۱۳۲۷